آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب نفس (ترجمۀ رسالۀ —) ارسطو

مؤلف متن بابا افضل کاشانی، محمد بن حسن محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر ۱۲۷۵ نوع خط شکسته نستعلیق تعداد سطر ۱۰۸

جزء کتب حکمت زبان فارسی عدد اوراق ۵۰ صفحه

طول ۲۸٫۵ عرض ۱۷٫۳ شماره عمومی ۵۹۲۸

وقفی / خریداری میرزا رضاخان نائینی تاریخ وقف / خریداری مرداد ۱۳۱۱

ملاحظات ....

اجسام یا چون صورتی جوهری بی مادّه جدا از اجسام بی تباهی و هلاک پس یاد کرد که صورت را

هر چند روی گویند دگر بود صورت پیرایه و زینت آنچه بوی مصوّر بود که نفس دیگرا دگر بود

نفسی که از تنش جدا نشود دگر بود جدا از تن بی فساد و تباهی پس گفت حدّ درست آن بود

که دلیل کند بر ماهیت چیز و بر انیت لمیت او یعنی بر علت او پس گفت از حدود باشد

که نتیجۀ قیاس باشد و بیان کرد که چگونه بود پس وصف انواع حیات کرد که هر چند نوع گفته شود

هر چیز را که زنده است بکدام انواع حیات هر چیز را گفته شود که زنده است بدرستی و حقیقت

پس گفت هیچ همی نماید ترا که نامی و حسّی و فکری هر یک نفسی است جدا یا همه قوتها اند مر یک

نفس را

باز بین شد
۱۳۵۳

ترجمۀ رسالۀ نفس

مکرر ۳۷۶

اغاز (بنام ایزد بخشاینده بخشایش ملکی)

انجام (در این جهانها نور و روشن نموده)

تاریخ ۶ ذیقعده ۱۲۷۵

۵۹۲۸

غذا و چه بپرورد پس گفت ... یابنده را ابتدا چه کرد حیوان کرد پس ...

نفس یابنده حسّی حیوان را آگاهی دادن از آن و از حواس بهری کرد بدان مگر آنکه جدا کرد

هر حسّی از دیگری و شرح داد هر یک را پس یاد کرد و نیز کار کرد و کار پذیری و وصف کرد

که هر چند نوع قوت فعل گویند و وصف انفعال کرد و گفت تو چگونه بینی که چیز از مانند خود

منفعل گردد یا نه از مانند و بیان کرد پس گفت هر حاسّه از حواس یابنده یک چیز بود و بسیار

چیز را یابد و آگاهی داد که چگونه است آن پس یاد کرد که هر حاسّه ملاحظه افتد در یابنده

مقالهٔ تیم از کتاب نفس منسوب بمعلّم اول یعنی ارسطاطالیس اعلی الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام ایزد بخشاینده بخشایش بخشایش هکا انچه دانای یونان ارسطاطالیس یاد کرد در کتاب نفس ابتدا از
رد آنست برانکه گفت نفس جسم است پس برانکه گفت نفس از اخلاط خیزد یعنی ازانکه بعضی عناصر
با بعضی آمیخته شوند باندازه پس برانکه نیز گویند از مزاج تن بود که گفته شد نفس از تالیف تن بود
پس از نفس بازجست ایا یک گوهر است و او را قوتهای بسیار است یا نفسهای بسیار اند مختلف
و محال داشت که نفسها بسیار اند مختلف گوهر پس وصف نفس کرد و حدش گفت و حدّی عام و گفت جوهر است
و عرض نیست و پیدا کرد که چه گونه است ان نفس را پس بازجست یا گوهری بسیط است یا مرکّب
واگاهی داد که گوهریست بسیط پس گفت چه بینی گوهریست چون گوهر مادی که او را صورتی نباشد
یا چون صورت ها بیان کرد که چون صورتست پس گفت چه بینی نفس صورت بود مادی عرضی لازم
اجسام یا چون صورتی جوهری بی مادّه جدا از اجسام بی تباهی و هلاک پس یاد کرد که صورت ا
هر چند روی گویند دکه بود صورت پیرایه و زینت انچه بوی مصوّر بود که نفس دیرا دکه بود
نفسی که از تنش جدا نشود دکه بود جدا از تن بی فنا و تباهی پس گفت حدّ درست ان بود
که دلیل کند بر ماهیت چیز و بر انیت لمیت او یعنی بر علت او پس گفت از حدود باشد
که به نتیجه قیاس ماند و بیان کرد که چگونه بود پس وصف انواع حیات کرد که هر چند نوع گفته شود
مر چیزرا که زنده است دیکدام انواع حیات مر چیزرا گفته شود که زنده است بدرستی و حقیقه
پس گفت هیچ همی نماید ترا که نامی و حسی و فکری هر یک نفسی است جدا یا همه قوتها اند مر یک

ای نفس عالم طبیعت
دیده که پس تره اش را
که از مدیر کاینات
دای طرق ر بنگ راندهام
خود که دیگری نه بود
با کدر بلکه از عالمت

باز بین شد
۱۳۵۳

نفس را پس همه قوتها نفس در یک محل باشند و در صفت مختلف شوند پس با در محال و صفت نیز مختلف اند
چنانچه افلاطون گوید در کتابی از آن او معروف بطیماوس پس تصدیق کرد قول انرا که گوید نفس
تمامی جسم است دیگر انکه گفت تمام بر دو روی بود یکی بدان معنی که تمامی است و دوم بدان
معنی که تمام کننده است پس دیگران سخن رد کرد و گفت نفس تمام جسم است نفس است بدان
معنی که تمام کننده جسم است نه بدان معنی که خود نفس تمامی است ازانکه تمام معنی تمامی عرض
بود و نفس جوهر است نه عرض پس چون از شرح ان بپرداخت روی بمقصود کتاب اورد و بیان
کرد و گفت ما همیخواهیم که صفت نفس رونده و نفس یابنده حسی نفس گویا کنیم و از هر یک اگاهی دهیم
و از کی باید که باز جوییم از ماهیت هر یک ازین نفوس ان قوتهای شان یا از کارکردشان از
چیزهایی که نفس بحس انرا یابد و وصف کرد محسوسات حسی را نخست پس وصف نفس کرد وصفت در ستکند
و اغاز نهاد بوصف نفس رویاننده نخست و ابتدا التعریف از غذا کرد و از علت غایت غذا
و وصف کرد و تا ماهیت غذا چیست و چه حاجت است ما را بدان پس گفت چگونه بینی تو که چیز
غذا از مانند خود سازد یا نه از مانند خود و چون غذا را صفت کرد که چیست غذا و چگونه است
غذا و چه چیز است پس صفت کرد نفس رویاننده را ابداانچه رد شوان کرد پس اغاز نهاد و صفت
نفس یابنده حسی حیوان و اگاهی دادن از ان و از حواس ظاهری کرد و بدان نکر انکه جدا کرد
هر حسی را از دیگری و شرح داد هر یک را پس یاد کرد نیز و کار کرد و کار پذیری و وصف کرد
که هر چند نوع قوّت فعل گویند و وصف انفعال کرد و گفت تو چگونه بینی که چیز از مانند خود
منفعل گردد یا نه از مانند و بیان کرد پس گفت هر حاسّه از حواس یابنده یک چیز بود یا بسیار
چیزها را یابد و اگاهی داد که چگونه است ان پس یاد کرد که هر حاسه را لاحظ افتد در یابنده

آستان قدس
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
نام کتاب سیر و سلوک = اعتقادیه
مؤلف متن نصیر الدین طوسی محمد بن محمد محشی
شارح .... مترجم ....
تاریخ تحریر ۱۲۷۰ نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۱۸
جزء کتب عرفان و کلام زبان فارسی عدد اوراق ۵۰ صفحه
طول ۲۸/۵ عرض ۱۷/۳ شماره عمومی ۲۲۳۹۹
وقفی / خریداری میرزا رضا خان نائینی تاریخ وقف / خریداری مرداد ۱۳۱۱
ملاحظات مذیل است بیک صفحه اشعار از دیوان عاصی (طاهرا)
این رساله ناقص الاول است

سلطان الدعاة و انور رای دام عالی عرضه دارد تا ازان بارگاه معلی که منبع افادت اسرار
حکمت و مظهر انوار رافت است تشریف ارشاد در هر چه بر صواب و خطا و استقامت
و انحراف بقدر استعداد این بنده کمترین ارزانی فرمایند و با آنچه صلاح او اقتضا کند دینا
و دنیا اشارت فرمایند و سبب آنکه ارادت او چنان بود که این حال در حضور بعد حصول
سعادت شمول بمجلس سند همایون عرضه دارد تا اگر بر بیان ازان بارگاه جلال افادتی
فرمایند از شوایب وسایط جسمانی خالی بود و بتاثیر و انجاح اولی تر بود که مقتضای طبیعت روزگار
باشد مقتضی تاخیر شد و نیز ازان روی که نزدیک عقلا خفای تاسیس سر واجبتر از تمهید عقد

و مذهب میشد چه عقلا که ازو قوف عوام و جهال بران متوقف باشد از شرح استغنا دارد
نمیخواست که انرا بواسطه کتابت در معرض فنا دارد و خوض در آن باب از دست داده
اما چون مدت تاخیر از حد اعتدال بگذشت و از هجوم اجل که از اجار اجلهم لا تاخرون ساعة
و لا یستقدمون اندیشه میکرد که مبادا که رعایت امثال این نکتها بسبب فوت کلی شود و اگر کار
عمر باخر رسد و در مهمی از مهمات دینی تقصیری کرده باشد مرتکب گشته باشد لیس شیئ صادق
و عزیمتی درست سر ضمیر خود را در صورت کتابت آورد و بر دست خدام مجلس ارفع محتشم
معظم ناصر الدوله و الدین سلطان الرؤسا فی العالمین افتخار سپهر جهان المظفر ابن محمد دام
رفعته که اشفاق او بر خود و احتیاط در محافظت اسرار مخلصان میدانست انها کرد تا بوقت
فرصت بنظر اشرف بگذرانند و آنچه مصلحت در جواب بنده کمترین باشد بفرمایند تا جواب خطاب از جواب
و اذکرو فالتمسوا نورا نشنود و از جواب استفاضت مهر انوار از آفتاب کمال محروم نماند
انه ولی الاجابة و پیش از خوض در مقصود از روی دلیری مقرر که تشبیب و تشبث این مهم میداند از
ادا میکند و آن آنست که بگوید آنکه در ظاهر بسیار کسانی که در خویشتن مرضی یا المی جسمانی احساس کنند
و خواهند که طبیبی در ازالت انواع امراض و آلام ما هر بود بمعالجت ایشان اشارت کند
آن باشد که شرح حال ظاهر خود را از مبدا احساس آن عارضه تا آخر پیش آن طبیب بازگوید
تا چون بر اسباب و علامات واقف شود بتدبیر صواب اشارت کند و از ضد آن حذر فرماید
در حقیقت نیز شرط کسی که خواهد که طبیب نفوس ضمیر او را از اعتقادات فاسده و آلام
صور نامطابق که مودی بتلف کلی و هلاک ابدی باشد خلاص دهد هم آن تواند بود که در پیش او
شرح حال باطن خود را از مبدا فکر و تمیز تا بنهایت آنکه اعتقادی صورت بسته باشد حکایت کند

بسم الله الرحمن الرحیم

ربّ انعمت فزد ربّنا آتنا من لدنک رحمة وهیّئ لنا من امرنا رشدا بزرگترین نعمتی و جسیم‌ترین موهبتی که عموم بندگان خداوند زمان محقّ وقت و فرمانده بحق مظهر کلمة الله ربّ العالمین مولی الثقلین ملجأ الخافقین اعلی الله کلمته وبسط فی بسیط الارض دعوته دراین روزگار مخصوص این ذات که زمام حل و عقد و عنان امر و نهی ایشان در قبضه تقدیر و کف کفایت عالی قطب الحق والدین اعلم علماء العالم و افضل کملاء بنی آدم المظفر ابن محمد ادام الله ظلال جلاله و حرس انوار کماله نهاده اند که هم برای جهان آرای کفیل نظم مصالح جهانیست و هم ذهن مشکل‌گشای حل اسرار ربّانی اذا اراد الله تعالی بامة خیرا جعل الملک فی علمائها والعلم فی ملوکها حق جل علا این نعمت مؤبد و مهیا گرداناد و همگنان را توفیق شکر کرامت کناد انه اللطیف المجیب من تا کنون بندگان محمد الطوسی میخواهد که نموداری از صورت اعتقاد و شمه از شرح حال برای حقیقت‌نمای مجلس عالی سلطان الدعاة و انور رای دام عالیا عرضه دارد تا از آن بارگاه معلی که منبع افادت اسرار حکمت و مظهر انوار رافت است تشریف ارشاد در آنچه بر صواب و خطا و استقامت و انحراف بقدر استعداد این بنده کمترین ارزانی فرمایند و با آنچه صلاح حال او اقتضا کند و بنا ادنی اشارت فرمایند و سبب آنکه از آن ادت او چنان بود که این حالی در حضور بعد حصول سعادت شمول پیش سند همایون عرضه دارد تا اگر بسیاران از آن بارگاه جلال افادتی فرمایند از ثواب لاجسمانی خالی بود و تاثیر دال النجاح اولی التعرف که مقتضای طبیعت روزگار باشد مقتضی تاخیر شد و نیز از آن روی که نزدیک عقلا اخفای سرّ واجب تر از تعقید

[illegible]

و مذهب میشه چه علما که از وقوف عوام و جهال بر آن متوقف باشند از شرح استغنا دارد نمیخواست که انرا بواسطه کتابت در معرض فنا آرد و خوش در آن باب از دست دهد اما چون مدت تاخیر از حد اعتدال بگذشت و از هجوم اجل که اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون اندیشه میکرد که مبادا که رعایت امثال این نکتها سبب فوت کلی شود و اگر با عمر با آخر رسد و در مهمی از مهمات دینی تقصیری کرده باشد حسرتش گریبان گیر باشد پس بنیتی صادق و عزیمتی درست سر ضمیر خود را در صورت کتابت آورد و بر دست خدم مجلس ارفع مخدوم معظم ناصر الدوله والدین سلطان الحکماء فی العالمین فخر اهل زمانه جهان المظفر ابن مؤید ادام رفعته که اتفاق او بر خود و احتیاط در محافظت اسرار مخلصان میدانست انها کرد تا بوقت فرصت بنظر اشرف بگذرانند و آنچه مصلحت دو جهانی بنده کمترین باشد لطف نماید تا جواب خطاب از حجاب و ذر انکم فالتمسوا نورا بشنود و از جواب استفاضت مهر انوار از آفتاب کمال محروم نماند انه ولی الاجابة و پیش از خوض در مقصود از روی دلیری مقدمه که تثبت و تشبیب آن مهم میداند ایراد میکند و آن آنست که بگویم آنکه در ظاهر بسیار کسانی که در خویشتن مرضی یا المی جسمانی احساس کنند و خواهند که طبیبی که در ازالت انواع امراض و آلام ماهر بود معالجت ایشان را تکفل کند آن باشد که شرح حال ظاهر خود را از مبدأ احساس آن عارضه تا منتهی الحال پیش طبیب باز گویند تا چون بر اسباب و علامات واقف شود بتدبیر صواب اشارت کند و از ضد آن صد رسانند در حقیقت نیز شرطی که کسی که خواهد که طبیب نفوس ضمیر را از اعتقادات فاسده و آلام صور نامطابق که مؤدی بتلف کلی و هلاک ابدی باشد خلاص دهد هم آن تواند بود که در پیش او شرح حال خود را از مبدأ فکر و تمیز تا نهایت آنکه اعتقادی صورت بسته باشد حکایت کند

[illegible]